

دکتر حاتم قادری - اندیشه‌هایی دیگر - (تهران: نشر بقیه، ۱۳۷۸) ص ۱۰۰-۸۳

آسیب‌شناسی معنایی کودتای ۱۲۹۹

رویدادهای تاریخی معانی چندگانه دارند. این معانی چندگانه را می‌توان در سه طبقه‌بندی جای داد. اولین طبقه‌بندی‌ای که به ذهن می‌آید، و شاید شایع‌ترین آنها نیز باشد، مربوط به مدارک و اطلاعاتی است که بر رویداد مفروض پرتو می‌افکنند. هرچه که این مدارک غنی‌تر باشند و در ارتباط منطقی با یکدیگر قرار گیرند، شناسایی و فهم ما از رویداد مفروض بیشتر است. فهم از یک رویداد با کشف و یا در دسترس قرار گرفتن مدارک، مرتباً در معرض تصحیح، تعدیل، و یا تعبیر قرار دارد. طبقه‌بندی دوم در برگزیده منظره‌های فهم‌کنندگان رویداد تاریخی است. این یک خطای آشکار است که بینداریم آدمیان با فرض در اختیار داشتن منابع یکسان از یک رویداد، منظری واحد بر آن داشته باشند. خلق و خوی ناظر و پیش‌فضاوت‌های وی عوامل بسیار مؤثری در پیدایش تعدد منظرها هستند و بالاخره طبقه‌بندی سوم در تعدد معانی رویدادهای تاریخی، شامل دوری و نزدیکی زمانی به یک رویداد و یا به تعبیر دیگر بقا و یا زوال فضای حاکم بر رویداد است. این طبقه‌بندی سوم، کمتر مورد توجه قرار گرفته است، در حالیکه اهمیت آن از هیچ یک از دو طبقه‌بندی پیشین کمتر نمی‌باشد. رویدادها عموماً در زمانه وقوع به گونه‌ای از دیگر

از منته درک و فهم شده‌اند. این حقیقت ساده همواره به جهت تعمیم فضای حاکم کنونی بر قبلی در معرض کنار رانده شدن و مغفول واقع گشتن بوده است.

هرچه از یک رویداد دور شویم، امکان حفظ معنی و مفهوم رویداد مفروض آنگونه که برای معاصرین و ناظرین آن وجود داشت از دست می‌رود یا اگر بخواهیم با احتیاط گفته باشیم، کمتر می‌شود. حتی یافتن مدارک و مأخذ جدید در مورد رویداد مفروض، صرفاً اطلاعات ما را نسبت به آن افزایش می‌دهد و چه بسا به نوبه خود باعث آن شود که معنی رویداد در هنگام وقوع، پوشیده‌تر شده و در حجاب بیشتری قرار گیرد. اسناد و مدارک کشف شده و یا منتشر شده فرصت خوبی را در اختیار محققین قرار می‌دهد تا به تکمیل و یا اصلاح فرضیات خود بپردازند و نکته مهم در اینجا است که فرضیات ارائه شده از سوی محققین، گذشته از صحت و سقم آن الزاماً بامعنی درک شده یک رویداد به هنگام وقوع آن خوانایی ندارند. به تعبیر دیگر مدارک و اطلاعات جدید، نقاط تاریک یک رویداد را روشن ساخته و نور بیشتری بر اطلاعات و زمینه‌های پیشین می‌افکنند و این بکل متفاوت از آن است که بخواهیم بدانیم معاصرین و ناظرین پیدایش یک رویداد در مجموع آن را چگونه می‌دیدند و می‌فهمیدند. مدارک و اطلاعات، و اجزای بازیگر و یاناظر را مورد تأمل و بازنگری مجدد قرار می‌دهند و از افکار و احوای و آرای آنان سخن به میان می‌آورند. ارزش و اهمیت این دسته از اطلاعات غیر قابل انکار است ولی باید توجه داشت که اطلاعات جدید، به محاق قرار گرفتن دیگر ابعاد و یا زوایای یاری نرساند. بحث را می‌توان اینگونه تعاقب نمود.

الف: یک رویداد در نزد یکایک بازیگران و ناظرین می‌تواند معانی چندگانه داشته باشد. همانگونه که معنی رویداد مفروض برای ناظرین و پژوهشگران آتی متفاوت است، این همان طبقه‌بندی دوم است و ما در مقاله کنونی اهمیت اصلی را به آن اختصاص نخواهیم داد.

ب: سرجمع معانی یک رویداد در نزد بازیگران و ناظرین معاصر، الزاماً به معنی انطباق آن بامعنی کلی و عمومی که از رویداد در جامعه وجود دارد نمی‌باشد. معنی موجود در فضای جامعه بعضاً متفاوت از اغراض و افهام اجزای تشکیل دهنده رویداد است.

ج: معانی یک رویداد چه در نزد اجزای و چه در کل جامعه، به مرور و یا گذر زمان و ایجاد شرایط و مقتضیات و چشم‌اندازهای دیگر، بتدریج در خطر کم‌رنگ شدن و استحاله قرار

دارند. در همین جهت است که اهمیت تفسرو تاویل hermeneutic فرصت بروز و جلوه‌گری پیدا می‌کند. لازم است که به معنی یک رویداد در نزد ناظرین و معاصرین آن پی‌برد و حتی‌الامکان اجازه نداد که منظرهای محققین و پژوهشگران در ازمته بعدی به آن آسیب رسانند. باید توجه داشت که در اینجا صحبت از درک معنی است و نه ارزشگذاری آن و یا حتی تلاش برای همدلی با بازیگران و ناظرین.

البته گفتنی است که بازسازی کامل درک و معنی یک رویداد، چه در جزء و چه در کل، آنگونه که برای بازیگران و ناظرین آن موضوعیت دارد، برای پژوهشگر ناممکن است. ما تنها می‌توانیم به آن درک و معنی مورد نظر نزدیک شویم، ولی نکته مهمتر آن است که مترصد و هشیار باشیم که درک و معنی‌ای که از رویداد داریم به جای درک و معنی رویداد برای بازیگران و ناظرین آن نشناسیم.

مقاله کنونی چنین تلاشی را با مورد قراردادن کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ سرلوحه کار خود قرار داده است.

آسیب‌شناسی: تفاسیر پسینی و پیشینی

الکسی دو توکویل، متفکر و سیاستمدار فرانسوی (۱۸۰۵-۱۸۵۹)، هنگامی که می‌خواست مطالعات خود در مورد انقلاب فرانسه و رژیم پیش از آن را مدون سازد به خوانندگان این تذکر را داده بود که برخورداری از یک فاصله مناسب برای شناخت رویداد مهمی همچون انقلاب فرانسه لازم است. بر این اساس، اگر پژوهشگر بیش از حد به رویداد نزدیک باشد و همچنین اگر فاصله زمانی بسیاری با رویداد داشته باشد، احتمال کم‌رنگ شدن و سوء برداشت از مقاصد و اهداف رویداد وجود دارد. این توجه توکویل به نوبه خود شایسته و صحیح به نظر می‌رسد ولی باید توجه داشت که داشتن فاصله مناسب از یک رویداد و یا فرض وجود منابع و مدارک کافی، تنها می‌تواند تصویری را از مسیر و جهت‌گیری و اثرات رویداد تصویری را ترسیم نماید. معنی یک رویداد برای بازیگران و ناظرین آن، می‌تواند متفاوت از اثرات و تبعات هرچند مهم آن رویداد بوده باشد. در همین مثال توکویل، اثرات و دنباله‌های انقلاب فرانسه

۱۷۸۹، در دهه‌ها و حتی سده‌های بعد، متفاوت از درک و فهم مردم فرانسه ۱۲۹۹ هم صادق است. یکی از شاخصهای قضاوت و ارزشگذاری پژوهشگران و عامه مردم از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ براساس نتایج مفروض بعدی آن است. نتایج فروش، این فرصت را در اختیار پژوهشگر و عامی قرار می‌دهد تا به داوری بنشینند. تا بدین جای کار، صرفنظر از صحت و سقم چنین داوری‌هایی، مسئله عادی است. ولی وقتی آگاهانه و یا ناآگاهانه تلاش می‌کنیم که اثرات مفروض کودتا را باخود کودتا و مهمتر از آن معنایی که برای دست‌اندرکاران و مردم آن زمان داشت، یکی انگاریم، آشکارا در دامن اشتباه فروغلطیده‌ایم. اثرات و دامنه کودتا خود ناشی از یک فرآیند پیچیده است و نباید پنداشت که تمامی آن، حاصل بذرها و جوانه‌های کودتا است و وقوع کودتا تنها به زمان نیاز داشت تا که چنین دامنه‌ای را برجای بگذارد. تفسیر وقایع و رویدادهای پس از کودتا و اسناد آن به کودتا یک تفسیر پسینی است که البته پاره‌هایی از حقیقت را هم در دل خود به نمایش گذاشته است. تفسیر پسینی تاجایی درست است - با فرض رعایت شرایط لازم - که تنها یک تفسیر پسینی بوده باشد و نخواهد جای یک تفسیر پیشینی را بگیرد. یک مثال ساده به توضیح مطلب کمک می‌رساند.

علی دشتی در هنگامی که تحت‌نظر بود (۱۳۱۴-۱۳۱۵) و طی یادداشت‌های آن دوران جملاتی را نگاشته است که شامل هر دو قسم تفسیر پیشینی و پسینی است. در یادداشت ۱۹ خرداد ۱۳۱۴ می‌نویسد، «[سردار سپه] را گاریبالدی ایران می‌پنداشتم و خیال می‌کردم به اردشیر بابکان دست یافته‌ام»^۱ این نمونه‌ای از یک تفسیر پیشینی است. البته ممکن است که بعضی‌ها در صداقت دشتی تردید روا دارند و یا عملکرد خود وی را با کمک فرضیات مختلف توضیح و تفسیر نمایند ولی تاجایی که به مقاله ما مربوط می‌شود، و صرفاً از باب یک مصداق، لزومی ندارد که به تفسیر پیشینی دشتی شک و تردید روا داریم. دشتی در همین یادداشت و کمی جلوتر از جمله مذکور در فوق، عواطف خود را پس از بازداشت ۵۹ روزه در زندان و آغاز دوران تحت‌نظر چنین می‌نویسد: «پنجاه و نه روز نگرانی و قلق مواجهه یا مجهول، یا تاریکی عواطف کینه‌آمیز یک شخص مرموز یک پادشاه عامری که نامحدودی قدرت و آزادی عمل و ندیدن

۱. دشتی، علی. ایام محبس. کتابهای پرستو. چاپ ششم. ۱۳۵۲، ص ۱۹۵.

هیچگونه رادعی در مقابل اراده خود، او را بی‌باک و بی‌پروا کرده است.^۱ این تفسیر یک تفسیر پسینی است. به عبارت دیگر تفسیر اول، یا تفسیر پیشینی بیشتر در بردارنده انتظارات مفسر از آغاز یک رویداد است در حالیکه تفسیر بعدی و یا پسینی به آنچه که روی داده است، ناظر می‌باشد. مورد علی دشتی که باز به وی برخواهیم گشت، یک مورد در سطح خرد است و می‌توان همین تمایز میان تفاسیر پیشینی و پسینی را در سطح کلان هم طرح کرد.

شاید منتقد خرده بگیرد که مورد علی دشتی کافی به مقصود نیست، چرا که علی دشتی خود از بازیگران موافق سالیانی جلوتر بوده که حالا مور قهر و غضب قرار گرفته و لاجرم دارای تفاسیر پیشینی و پسینی شده است. و در مورد کسانی که از ابتدا توصیف نامطلوب از کودتا و یا شخص رضاخان داشته‌اند چه باید گفت؟ مخالفین با فرض استمرار مخالفتشان، و دوگانگی تفسیری پیدا نمی‌کنند، بلکه آنچه که روی می‌دهد مؤید همان تفسیر اولیه آنان است.

نقد مذکور در صورتی که ابعاد آن خوب پاس داشته شود در برگیرنده پاره‌هایی از حقیقت است ولی فرض اثبات موارد مؤید آن خدشه‌ای بر لزوم تفکیک تفاسیر پیشینی از تفاسیر پسینی وارد نمی‌سازد. مدعای ما آن نبود که همواره یک تفسیر پیشینی به یک تفسیر پسینی منجر می‌شود، بلکه تنها تأکید بر این بود که تفاسیر پسینی را همچون تفاسیر پیشینی نمود نسازیم، صرفنظر از اینکه این تفسیر پسینی تا چه حد از عناصر و یا کلیت درست و یا نادرست برخوردار بوده باشد.

در مورد خود تفاسیر پیشینی هم که همچنان بقاء و دوام می‌یابد، جای موشکافی بسیار است. آیا این تفسیر پیشینی صرفاً برخاسته از حس و یا حتی شهود است؟ و یا اینکه از اجزاء تحلیلی تشکیل یافته است؟ این اجزاء تحلیلی و ربط منطقی آن، تا چه حد اعتبار خود را حفظ کرده‌اند؟ سؤالاتی از این دست در نشان دادن جایگاه واقعی تفسیر پیشینی مؤثر هستند. به هر حال یکی از دلایل از دست رفتن معنی رویداد تاریخی و در این مورد کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و عوامل آن، خلط نادرست و یا جایگزینی تفاسیر پیشینی با پسینی است.

آسیب‌شناسی: این همانی (۱)

از دیگر دلایل احتمال از دست رفتن معنی یک رویداد تاریخی، وجود تجربه‌ای بظاهر مشابه است که امکان این همانی را بوجود می‌آورد. در تاریخ معاصر دو کودتا اهمیت بسیار دارند؛ یکی کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و دیگری کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲. در هر دو کودتا عوامل پهلوی موثر بودند و در نهایت به کسب قدرت آنان منجر شد. در اساس به نظر می‌رسد که این کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ است که بیشترین حافظه تاریخی جامعه ما را از کودتا تشکیل داده و همچون یک الگو عمدتاً ناآگاهانه به دیگر موارد بظاهر مشابه تسری معنی یافته است. طنز تاریخ در این است که یکی از دلایل موفقیت کودتای ۲۸ مرداد، تصور مبهمی بود که از کودتای سوم اسفند وجود داشت. در میان تمامی عوامل داخلی و بیرونی که برای کودتای ۲۸ مرداد پرشمرده شده به مورد مذکور توجهی نشده است. بعداً فرصت خواهیم داشت که تا حدی به معنی کودتای سوم اسفند در میان رشته عوامل و تحرکات آن زمان توجه بدهیم ولی حال لازم است که به ارتباط مفهومی دو کودتا عنایت بیشتری داشته باشیم. در کودتای ۲۸ مرداد یک نکته بسیار مهم مغفول مانده است و آن هم اینکه طرفین درگیر در داخل جامعه معمولاً درک جامع‌الطرفی از مفهوم و تبعات یک کودتا نداشتند. این ناآگاهی عمومی است و تمامی نیروهای اصلی دست‌اندرکار را شامل می‌شود. نه طرفداران سلطنت از دامنه اقدام خودآگاه بودند و نه در جناح مخالف چنین توجهی مشهود است. حتی حزب توده که چندین بار در مورد کودتای مفروض هشدار می‌دهد، از توان و دامنه یک کودتا بی‌اطلاع است. در زمان ۲۸ مرداد و روزها و ماههای بعدی کمتر کسی تصور می‌کرد که کودتا در کلیات خود یک حاکمیت ۲۵ ساله را، به آنگونه که در ایران قبل از انقلاب دیدیم، به همراه خواهد داشت. کودتای ۲۸ مرداد حتی در صبح پیروزی خود بیشتر یک تحول، هرچند شدید، ارزیابی می‌شد. تحولی که علیرغم اهمیت و دامنه آن در کنار مجموعه‌ای از تحولات عدیده‌ای که جامعه ایرانی را از شهریور ۲۰ به خود مشغول داشته بوده طبقه‌بندی می‌شد. همانگونه که تحولات قبلی، حداقل در کوتاه مدت و بدون توجه به نیروها و تبعات بنیانی و عمیق آن، ناپایدار و گذرا بودند، این نکته دور از ذهن نبود که ۲۸ مرداد هم سرنوشتی بهتر از آنها نداشته باشد. در اینجا فرصت و مجال آن نیست که به

درک و معنی کودتای ۲۸ مرداد و عوامل مؤثر در آن پردازیم، فقط لازم است گفته شود که در کنار تمامی عوامل مؤثر غفلت، از تصویری که درحافظه و ضمیر نیروهای دست‌اندرکار از کودتای سوم اسفند قرار داشت، نقشی مهم برعهده داشت. اگر که کودتای سوم اسفند شرایط و امکانات کودتای ۲۸ مرداد و یا نظایر آن را پشتوانه حافظه تاریخی قرار می‌داده، آنگاه لاجرم عملکرد و تحرکات نیروهای موافق و یا مخالف در حوادث منجر به ۲۸ مرداد به گونه‌ای دیگر رقم زده می‌شد. چنانکه همین تصور از کودتای ۲۸ مرداد بود که آمادگی خاصی برای جامعه در تحولات و تحرکات پس از انقلاب اسلامی ایجاد کرد. در روز ۲۶ دیماه ۱۳۵۷ و خروج شاه از کشور، بکرات شنیده می‌شد که مردم و یا گروه‌ها هشدار می‌دادند که مبادا حادثه ۲۸ مرداد تکرار شود. این نشان‌دهنده حضور معنی و مفهوم کودتای ۲۸ مرداد در دهه‌های بعدی بود ولی کسی به یاد ندارد و یا در جایی ضبط نشده که در حوادث منجر به ۲۸ مرداد ارجاع و هشدار در ارتباط با کودتای سوم اسفند داده شده باشد. پس چندان دور از عقل به نظر نمی‌آید که بدای درک معنی کودتای سوم اسفند به کودتای ۲۸ مرداد توجه داشته باشیم. در واقع آنچه که برحافظه تاریخی ماسنگینی می‌کند و عهده‌دار معنی و مفهوم کودتا است، بیشتر مدیون کودتای ۲۸ مرداد است. کودتای سوم اسفند از جهت مولفه‌های مختلف از جمله سیاسی - نظامی اصولاً فاقد باردهی و آگاهی بخشی برای جامعه در ارتباط با مقوله کودتا و دامنه‌های طبیعی آن است. و یا می‌توان به این تعبیر گفت که درک از یک کودتا در ۲۸ مرداد هیچ‌گونه پیشرفت چشمگیری را نسبت به کودتا در زمان سوم اسفند از خود نشان نمی‌دهد، و بلکه انتظارات و مفاهیم دو دوره شباهت بسیاری بایکدیگر دارند. حکومت صد روزه سیدضیاء در کودتای اول جای خود را به حکومت قوام می‌دهد که از محبوبین حکومت کودتا است. همین قوام در وقایع منجر به ۳۰ تیر ۱۳۳۱ نقش یک جانشینی کوتاه مدت را داراست. سیر ناپایدار حوادث در سوم اسفند ۱۲۹۹، ۳۰ تیر ۱۳۳۱، و درک مسایل همچون یک تحول سیاسی که می‌توان به موقع بدیل آن را ساخته و پرداخته کرد و یا شاهد بود، الگوی ذهنی جامعه است. آنچه که این الگو را برهم زد، دامنه و تبعات کودتای ۲۸ مرداد بود که از جهت توجه به امر کودتا و نه فرآیند تحولات مختلف، بکل متفاوت از دامنه و تبعات سوم اسفند ۱۲۹۹ بود و تقدیر چنین بود که زین پس جامعه ایرانی عمدتاً این معنی از کودتا را در ذهن ذخیره نماید. پس از کودتای ۲۸ مرداد، دیگر ۳۰ تیری روی نداد و همچنین

فردی از جرگهٔ محبوبین کودتا، به زمامداری نرسید و....

آسیب‌شناسی: این همانی (۲)

کودتای ۲۸ مرداد از اولین موارد موفقیت‌آمیز یک کودتا در تاریخ معاصر جهان است و یا دست‌کم از زمان حضور گسترده آمریکاییان پس از جنگ جهانی دوم، جزو موارد نخستین است. اندکی قبل و بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ است که منطقه خاورمیانه و دیگر کشورهای دور و نزدیک سلسله‌ای از کودتاها را تجربه می‌کنند. مثلاً به عنوان نمونه می‌توان به کودتای افسران آزاد در مصر قبل از ۲۸ مرداد و ایضاً سرنگونی حکومت پادشاهی عراق به وسیلهٔ یک کودتا در ۱۹۵۸، یعنی پس از کودتای ایران، اشاره داشت. تجربهٔ دو کشور مصر و عراق از این رو یادآوری شد که فضای تجربی هر دو کشور در ارتباط مستقیم و تنگاتنگ با فضای تجربی ایران قرار داشت. در هر دو کشور نظام‌های پادشاهی ساقط شدند و در یکی از آنها یعنی مصر، افسران آزاد قدرت را در دست گرفتند که در جامعهٔ ایرانی همدلی با آنها وجود داشت. الگوی کودتای افسران آزاد شاید می‌توانست همچون یک رؤیا می‌توانست برای افسران ناسیونالیست و هوادار دولت دکتر مصدق در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، تعبیر شود. اما نکته مهم در مقالهٔ ما این است که در هر دو کشور کودتا به طور بی‌واسطه و مستقیم موجب تحولات گسترده‌ای در مولفه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و نظامی گشت.

گذشته از ارزیابی‌های مثبت و یا منفی و محدود تجارب مذکور، این مطالب حائز اهمیت است که نسل جوان و بویژه تحصیل‌کردهٔ ایران پس از دوران ۲۸ مرداد، با چنین فضاهایی از کودتا روبرو بود، ذهنیت این نسل و نسل بعدی بشدت متأثر از معانی‌ای است که این کودتاها، حاملین آن بودند. آشنایی با چنین فضاها و معانی از کودتا به‌طور غیرمستقیم نوعی گسست معنانشناسی درباب کودتای سوم اسفند ایجاد کرد. در تجارب کودتایی سالهای مورد نظر، یک هیئت متشکله از عناصر سیاسی - نظامی و یا نظامیانی که عهده‌دار سیاست هم‌گردند، با سرعت و بهره‌گیری از اصل غافلگیری، یک دولت مستقر را واژگون ساخته و به دنبال آن به انحلال نهادهایی دست یازیده و متقابلاً نهادهایی را شکل می‌دهند و تغییرات گسترده در ساختار قدرت

سیاسی - نظامی و احیاناً اقتصادی بوجود می‌آورند. در نتیجه بوضوح می‌توان تاریخ کشور را باتوجه به کودتا و اثرات بی‌واسطه آن به تاریخ قبل و بعد از کودتا تقسیم نمود. این ذهنیت از کودتاهای معاصر، باتجربه کودتای سوم اسفند خوانایی ندارد. البته مشابهت‌هایی وجود دارد که به نوبه خود به سردرگمی و ابهام قضیه می‌افزاید. مهمترین مشابهت‌ها در وجود ترکیبی از عناصر سیاسی - نظامی در کودتای سوم اسفند و ایضاً اهمیت نهادینی کودتا در تاریخ معاصر ایران و بویژه در تبلیغات دوران پهلوی‌ها می‌باشد. در مورد ترکیب عناصر سیاسی - نظامی باید به اختصار گفت که اصولاً ارتباط و سازماندهی و تصویری که از چنین عناصری در کودتاهای معاصر وجود دارد در تحلیل نهایی و در عمق متفاوت از ترکیب و توان عناصر سیاسی - نظامی کودتای سوم اسفند است. صرف در کنار قرارگرفتن عناصر سیاسی و نظامی به منزله شباهت‌های نهادی و ساختاری چنین ترکیبی نمی‌باشد. در مورد دوم، یعنی اهمیت نمادین کودتای سوم اسفند در قبل توضیحاتی داده شد و در بعد نیز به آن خواهیم پرداخت در اینجا لازم به توجه است که از نظر مقاله حاضر، خود کودتای سوم اسفند و متفک از دیگر تحولات بعدی که این واقعه را حالت نمادی بخشید، فاقد ویژگی‌های لازم برای تبدیل به نقطه عطف شدن در تاریخ معاصر است. مهمترین تفاوت کودتای سوم اسفند با تجاربی که از کودتاهای معاصر وجود دارد، در تأثیرات و دامنه‌های مستقیم کودتا و تحولات و تعبیرات در ساختار و نهادهای جامعه است. کودتای سوم اسفند فی نفسه فاقد چنین تأثیرگذاری بود.

اولین برداشتها

ارزیابی و سنجش مفهوم کودتا در اذهان مردم و به هنگام وقوع به‌طور مطلوب، امکانپذیر نیست. در صفحات پیشین به خلط و آمیزش معانی که از کودتا در اذهان وجود دارد دلایل محو و یا آسیب‌رسانی معنی آن سخن داشتیم، حال لازم است که به اختصار به این نکته هم توجه دهیم که تاریخ‌نگاری ما عمدتاً متمرکز بر تحولات سیاسی - نظامی و تحریکات در رده‌های بالا است و کمتر توصیفات رضایت‌بخش از رفتار و اعتقاد سیاسی "مردم" در دست داریم. عموم منابع و آثار بر این مسئله متمرکزند که نقش سیاسی افراد بازیگر و ایضاً ملاحظات

خارجی را مدنظر قرار دهند و آنچه که به اجمال برگزار شده است قرارداد این نقوش در متن برداشتهای سیاسی جامعه است. البته این اجمال و یابه تعبیر دیگر، فقدان، انعکاسی از ساخت جامعه ایرانی است. در این مقاله هم فراخور حوصله به استقرای بعضی از شاخص‌ها که احتمال برود به فهم معنی کودتا در زمانه خود یاری رساند، بسنده گشته است.

آنچه که عموم منابع برآن تأکید دارند دو محور است. یکی ملاحظات خارجی و ارتباطات با بیگانه، بویژه قدرتهای روس و انگلیس، و دوم فقدان امنیت و نیاز به یک دولت متمرکز مقتدر است. در ملاحظات خارجی قرارداد ۱۹۱۹ و اعتراض‌هایی که برانگیخت و ایضاً مسئله انقلاب ۱۹۱۷ و گسترش و تأثیر آن به کل نیروهای روسی سرخ و سفید، اذهان را به خود مشغول داشته بود. ملاحظات خارجی در ارتباط مستقیم با مسئله آشوب و ناامنی داخلی بود. سیاست‌های روس و انگلیس، بریک جامعه یکپارچه فشار نمی‌آوردند، بلکه در داخل یک جامعه متشتت فعال بودند و عمل می‌کردند. ملاحظات خارجی و ناامنی داخلی در حالت تعاطی با یکدیگر بودند و طبیعی است که اگر نه به‌طور کامل، دست‌کم در بسیاری از وجوه و موارد تفاسیر مرتبط با هم را سبب می‌گشتند.

همین دو محور که در حالت تعاطی با یکدیگر بوده باشند، مساعدترین زمینه برای تحركات پی درپی و سربر آوردن نیروهای جدید در صحنه است. خلاء قدرت در داخل، بسیاری از کسان را وسوسه می‌نمود که شانس و موقعیت خود را بیازمایند و طبعاً این شانس آزمایی بدون توجه به ملاحظات خارجی ممکن نبود. در گذشته‌ها هم ایران، بارها ناامنی، آشوب، و وجود مدعیان قدرت را تجربه کرده بود ولی حال، حضور نیروهای فائقه بیگانه شکل و جوهره کار را یکسره متفاوت ساخته بود. شایعات و گمانه‌زنی‌های آن روزگار مویذ این درهم آمیختگی بی‌نظیر است. در آستانه کودتای سوم اسفند، این شایعه که قوای قزاق به همراهی متجاسرین به غارت شهر دست خواهند زد، در بسیاری از منابع منعکس است. همچنین وسوسه استفاده از نیروهای نظامی برای برهم زدن معادله قوا به نفع خود، و یابه تعبیر دیگر کودتا، برای بسیاری از دست‌اندرکاران دور و نزدیک صحنه سیاست جالب نظر بود. هم در میان عناصر سیاسی و هم در میان عناصر نظامی، نامزدهای بسیاری بودند که بخواهند با استفاده از پیوند ملاحظات خارجی و آشوب‌های داخلی، مهر خود را بر روند و سیر قضا یا بکوبند. تا اینجای کار چیزی خارج از تصور

و درک عمومی اوضاع وجود ندارد ولی آنچه که ویژگی کودتای سوم اسفند را تشکیل می‌دهد و کم و بیش غریب جلوه می‌کرد دو امر بود. یکی حضور عناصر نسبتاً گمنام و یا بکل ناشناخته در سازماندهی کودتا و دوم بازداشت و دستگیری جمع کثیری از اعضای طبقه حاکمه.

ویژگی اول یعنی حضور عناصر کمتر شناخته شده و یا بکل ناشناس در صحنه سیاست ایران عجیب بود ولی غیر طبیعی نبود. در بالا آورده شد که منطقی فقدان یک دولت مقتدر و وجود ناامنی خاصه وقتی با ملاحظات خارجی آمیخته شده باشد، ایجاد زمینه برای سربرکشیدن نیروهای جدید است. به تعبیر دیگر نبود اراده و یا توان سیاسی لازم در اعضای هیئت حاکمه این فرصت را فراهم می‌کرد که دوایر دور از قدرت هم به کسب قدرت امیدوار شوند. نباید فراموش کرد که تحولات اجتماعی در جامعه ایران معمولاً شدید بوده و احتمال اوج و حضيض همواره وجود دارد. در داستان مشروطه جلوه‌هایی از این تحولات را شاهد بودیم. عروج عناصر سیاسی و نظامی کودتا در گرو فروریختن و یا حالت اضمحلال نهادها و ساختارهای قدرتی در دوران مورد بحث است. تفاوت کودتای سوم اسفند با رویدادهای قبلی، فرضاً فتح تهران، در این است که در سوم اسفند بخش اعظم مقامات و مناصب در اختیار کسانی قرار گرفت که شهره نبودند و در زمره حکومتگران سنتی بشمار نمی‌آمدند.

سیدضیاء و رضاخان در موارد مختلف از این سیر و پیمودن مدارج و منازل قدرتی، همچون دست‌تقدیر، و لزوم حضور فرزندان شایسته کشور به هنگام خطر و تباهی یاد کرده‌اند. به‌طور مثال سیدضیاء در هنگام دفاع از اعتبار نامه انتخاباتی خود در مجلس چهاردهم و به هنگام مخالفت و اعتراض دکتر مصدق، بشدت بر این نکته تأکید داشت که آنچه مورد درک اشراف و رهبران سنتی کشور واقع نشد، امکان رسیدن یک روزنامه‌نگار به منصب صدارت عظمی و یا نخست‌وزیری است و متقابلاً به طعن دوله‌ها، سلطنه‌ها، و ملک‌ها و... می‌پردازد. تصویر رضاخان هم به عنوان کسی که از لایه‌های فرودین جامعه برخاسته و اقدام به نجات ایران کرده است، از شهرت عام برخوردار است و حاجتی به توجه خاص ندارد. رضاخان در میان برخی محافل نظامی شناخته شده بود و سیدضیاء هم در جرگه مطبوعات و گروهی از دست‌اندرکاران سیاست مرتبط با جراید، چهره نسبتاً آشنایی بود ولی هیچ‌کدام در رده‌های بالای زمامداری و یا سطوح کشوری مطرح نبودند. در میان رضاخان و سیدضیاء این دومی بود که

آمادگی بیشتری برای برکشیدن خود داشت. سیدضیاء هم به محافل قدرت سیاسی نزدیکتر بود و هم به‌خاطر موقعیت خود به موارد مشابه تجربه‌ای توجه خاص مینمود. آنچه که ذهن سیدضیاء را برانگیخت، بدست گرفتن قدرت از سوی بلشویکها در اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه بود. آمدن "تاگهانی" لنین به پتروگراد، آنگونه که سیدضیاء می‌فهمید، چرا در ایران عملی نباشد؟

چگونگی ساخت ذهنی و روانی سیدضیاء هرگونه که باشد، مانعی برای این نبود که دخالت وی در کودتا به دست پروردگی انگلیس تفسیر نشود. سیدضیاء در سابق از قرارداد ۱۹۱۹ سرسختانه دفاع کرده بود و حال علیرغم اعلام لغو قرارداد، تصور ناظرین وقت کودتا بر این بود که بازی جدیدی از سوی انگلیس در گرفته است. در این تصور، ناظرین خارجی مقیم در ایران هم سهیم بودند. نحوه و میزان ارتباطات عوامل سیاسی - نظامی کودتا با انگلستان و دیگر هم‌دستان داخلی، از وظیفه و حوصله این مقاله خارج است. ما بیشتر مترصد این هستیم که ببینیم کودتا در زمانه خودش چگونه درک و تفسیر شد. پس سیدضیاء در مجموع به سرعت جایگاه مشخصی را در اذهان، اعم از سیاسیون و یا مردم عامی، به خود اختصاص داد. این تصویر از سیدضیاء در زمان‌های بعدی هم کم و بیش ثابت باقی ماند. اما تصویر ایجاد شده از رضاخان چگونه بود؟ رضاخان، از همان میزان شهرت نسبی سیدضیاء در نزد محافل مطبوعاتی و سیاسی هم بی‌بهره بود و شناخت قبلی از وی وجود نداشت ولی چند عامل دست به دست هم دادند تا که از رضاخان هم تصویری در اذهان مردم بوجود آورند.

به نظر می‌آید که سه عامل اهمیت بیشتری داشتند. یک، فضای انتظاری بود که برای تحركات سیاسی و با توجه به ملاحظات خارجی در جامعه وجود داشت. قزاق‌ها به‌وسیله روس‌ها سازماندهی شده بودند ولی پس از جنگ جهانی اول و وقوع انقلاب در روسیه نیروهای سیاسی - نظامی آن کشور در ایران به دسته‌های روس‌های سرخ و سفید تقسیم شدند و انگلستان مترصد بود که از طریق روس‌های سفید، که حال دیگر متحدین این کشور بشمار می‌آمدند، جای پایی در میان قزاق‌ها بیابد و مسئله امکانات مالی نقش مهمی در این رابطه داشت. با همه این توضیحات باید گفت که جلوه‌های بیرونی تحركات انگلستان در میان قزاق‌ها چندین مشهود نبود، از همین رو شایعه تصرف و غارت تهران بوسیله قزاق‌ها و باهمکاری مستجاسرین موضوعیت پیدا می‌کرد.

دوم: نیروهای قزاق در نزد عامه مردم یک احساس دوگانه را برمی‌انگیخت، این انگیزش دوگانه ارتباط مستقیم با نقش "اشقیا خوانی" و یا "اولیا خوانی" این نیروها داشت زمانی که طمع به اموال و ناموس مردم می‌یستند و از زور قداره و اسلحه استفاده می‌کردند، و در یک کلام در نقش "اشقیا خوانی" فرو می‌رفتند طبعاً مورد مذمت و ترس و نفرت واقع می‌شدند ولی در مواقعی که در لباس‌های ژنده، چهرهای محزون، دست کمک به سوی مردم دراز می‌کردند، می‌توانستند بر طبع و احساس دلسوزی مردم تکیه نمایند.

اما ظاهراً از گزارش‌هایی که برجای مانده این‌طور برمی‌آید که با وجود تلاش برای ایجاد نقش "اولیاخوانی" برای قزاقها، از سوی دست‌اندرکاران سیاسی و بویژه نظامی کودتا، این تصور "اشقیاخوانی" بود که غلبه داشت و ایجاد رعب و اضطراب می‌نمود. زمینه روانی و ذهنی مردم به گونه‌ای نبود که از قزاق‌ها همچون نیروهای نجات بخش استقبال کنند. تجارب تاریخی مردم چنین اجازه‌ای را نمی‌داد. اعلامیه‌های رئیس دیویزیون قزاق یعنی رضاخان و حاکم نظامی تهران، کاظم خان، اعلامیه‌هایی شداد و غلاظ بودند و از تحلیل آنها هیچ نکته‌ای که نمایانگر امکان پیوند و نزدیکی مان مردم تهران و قزاق‌ها بوده باشد، به چشم نمی‌خورد. بعضی از گزارش‌ها هم حکایت از غارت اموال می‌کرد و تعدیات از جانب قزاق‌ها را منعکس می‌نمود. ما به یک نمونه که وضعیت مردم کوچه و بازار را در قبال قزاق‌ها نشان می‌دهد، اکتفا می‌کنیم. مشفق کاظمی از مشاهدات خود در عصر سوم اسفند حکایت می‌کند: «عصر همان سوم حوت در خیابان لاله‌زار هنگامی که مردم البته به تعداد کمتر، مانند همه روز به گردش عادی می‌پرداختند و بیشترشان آهسته و زیرگوشی درباره‌ی پیش آمده‌های تازه گفتگو می‌نمودند، قزاقی از میدان سپه وارد لاله‌زار شد، او به نظر مست می‌آمد و در حالیکه آواز کوچه باغی می‌خواند با تانی در کنار خیابان بجانب شمال می‌رفت و هرچندی قمه‌اش را از کمر بیرون آورده و چند متری به بالا پرتاب می‌نمود. سپس آنرا با چابکی در هوا می‌گرفت، متحیر و انگشت به دهان مانده بودم زیرا می‌دیدم هیچ‌کس نمی‌خواهد کوچکترین خرده‌ای به رفتار زشت او بگیرد و همه عابری‌ن و گردش‌کنندگان از بیم آن که هرگونه تماس با او عواقب وخیمی داشته باشد نه تنها خود را کنار کشیده بودند بلکه به دیگران هم با ایما و اشاره توصیه می‌کردند تا سر به سر او نگذارند. آن قزاق تا انتهای لاله‌زار همچنان رفت و عاقبت هم کسی نفهمید که براستی مست بود یا برای ایجاد

رعب و هراس در دل مردم چنین روشی را پیش گرفته بود، به هر حال همین نکته که هیچ یک از مردم حاضر در خیابان که مسلماً در بین آنان نمونه‌ای از همه طبقات گوناگون ساکنین تهران وجود داشت حاضر نگردید کوچکترین خرده‌ای به رفتار بی‌رویه آن شخص بگیرد بخوبی میزان سرخوردگی مردم را در آن روزها درباره هر پیش آمدی روشن می‌ساخت.^۱

سوم: و بالاخره جای گرفتن عناصر نظامی کودتا در کنار عناصر سیاسی، ذهینت یکسانی را در مورد کلیات قضیه در نزد مردم ایجاد می‌کرد. طبیعی بود که بخشی از تصویر سیدضیاء به‌طور خود به خود برای عناصر نظامی هم بکار گرفته شود. بعضی از شواهد و قراین هم وجود داشت که این پیوند و امتزاج را توجیه نماید. از جمله این شواهد طبع روزنامه‌نگاری سیدضیاء و میل وی برای صدور اعلامیه از زبان خود و به نام رئیس دیویژیون قزاق یعنی رضاخان بود. برداشت عمومی از اعلامیه مظنطن از زبان عبدالله مستوفی چنین است. «مردم در همین چند روزه به سوابق و جنس و فصل رضاخان ما کسیم، به اندازه ازوم اطلاع پیدا کرده و می‌دانستند که این افسر قزاق طبعاً سواد و قریحه این قبیل نویسندگی‌ها را ندارد.»^۲

در قبل گفته شد که ویژگی دوم کودتا، که تاحدی خارج از انتظارات عادی مردم بود، بازداشت و دستگیری جمع کثیری از اعضاء طبقه حاکمه بود. در این مقاله طبقه حاکمه گسترده‌تر از هیئت حاکمه در نظر گرفته شد تا که بتواند از عهده توجیه آدم‌های مختلف بازداشتی، که بعضاً هیچ منشأ اثر سیاسی هم نبودند، برآید. بازداشت‌ها و دامنه آن به نوبه خود زمینه‌های چندی را بدنیا داشت.

نقش بازداشت و دستگیری گسترده اشراف و چهره‌های سیاسی - اقتصادی، اجتماعی مهم بود. دولت کودتا به این امر می‌بالید و بعدها هم در تخفیف و طعن اشراف و چهره‌های سنتی در رده‌های حکومتی به این تجربه اشاره می‌شد. از این رو بازداشتها را می‌توان از زاویه دیگر ویژگی کودتای سوم اسفند، یعنی حضور عناصر نسبتاً ناشناخته کودتا هم تفسیر و تأویل کرد. بازداشت‌شدگان طیف وسیعی را تشکیل می‌دادند. از طرفداران انگلیس تا مخالفین آن، از

۱. مشفق کاظمی، مرتضی. روزگار و اندیشه‌ها. ابن سینا. ۱۳۵۰. جلد ۱. ص ۱۱۲.

۲. مستوفی، عبدالله. شرح زندگانی من. جلد ۳. چاپ سوم. (انتشارات زوار، ۱۳۷۱). ص ۲۱۴.

مخالفین سیاسی تا چهره‌های خنتی و بی‌خطر، در میان دستگیرشدگان به چشم می‌خورد. همین گستردگی بود که ابهامات و شک و شبه‌هایی را بوجود آورد، که به نوبه خود گمانه‌زنی‌های بسیاری را سبب گشت. بازداشت شخصی چون نصرت‌الدوله از عاملین قرارداد ۱۹۱۹ که در تاریخ از وی به عنوان یکی از نامزدهای احتمالی کودتا هم نام برده می‌شود، بلافاصله با این تفسیر توجیه شد که مجریان کودتا خواسته‌اند به عمل خود رنگ و بوی "ملی" بدهند. مستوفی درکنار ذکر این برداشت از مسئله مالی قضیه هم غافل نیست. دولت کودتا تحت عنوان اعانه ملی از دستگیرشدگان که بعضاً هم متمول بودند، خواستار مبالغی شدند، «ولی آنها حبس را بر ادای وجه ترجیح دادند، چون بعد از یکی دو روز فهمیده بودند که جان آنها در معرض خطر نیست و دیر یا زود بیرون آمده به ریش سید خواهند خندید.»^۱ تنها یک نفر حاضر شد که ۲۵/۰۰۰ تومان پرداخت نماید. با همه این تفاسیر بازداشت جمع سیاسیون و اشراف تکانه‌ای را در جامعه ایجاد کرد به گونه‌ای که مستوفی هم به نقل از گفتگوی خود با "مؤید الاسلام" به این مسئله توجه می‌دهد. «حبس این عده از رجال کشور کار کمی نبوده است که صورت داده‌اند. معلوم می‌شود فتیله بزرگی برای ما پیچیده‌اند.»^۲ علی دشتی که خود از زمره محبوسین است در میان شکوائیه بسیاری که از طبع بشر و تا سیاست تمدنی از جمله محبس سر می‌دهد بارها خوشحالی خود را از اینکه دست سیدضیاء بر سر اشراف فرود آمده است پنهان نمی‌کند. مسئله بازداشت صرفنظر از دلایل خصوصی و یا عمومی کودتاگران، همان‌گونه که علی دشتی متذکر می‌گردد تأثیر مثبتی در نزد رادیکال‌ها و نیروهای تازه و جوان برجای می‌گذارد. البته وجود طیف وسیع بازداشتی‌ها اجازه نمی‌داد که تفسیر و برداشت یکدستی شکل بگیرد، حبس شخصی چون مدرس، طبعاً مورد رضایت و تحسین نیروهای ملی و مذهبی آگاه قرار نمی‌گیرد حتی بازداشت افرادی همچون خود دشتی هم بیشتر بخاطر تحت کنترل درآوردن قضا‌یاست. برخی از حبس‌ها هم ناشی از ضعف سازماندهی کودتاست و توجیه چندانی نداشت.

به هر حال اگر چه اقدام به دستگیری فی‌نفسه یک تکانه بود ولی بزودی روشن شد که دولت کودتا نمی‌تواند از اقدام خود طرفی بریندد. موضع و موقعیت محبوسین روی دیگری از

۱. مستوفی. همان. ۳/۲۱۴.

۲. همان. ۳/۲۱۶.

معنی و مفهوم کودتا را در اذهان بازیگران و ناظرین، روشن می‌سازد. جدیدترین اقدام دولت کودتا همین مسئله حبس بود. دیگر اقدامات، هر چند در ارتباط با ملاحظات خارجی، مانند اعلام لغو قرارداد ۱۹۱۹ و یا تصمیم به ادامه مذاکرات و انعقاد قرارداد با دولت روسیه شوروی، اهمیت و جدیت مسئله محبوسیت را نداشت. قرار داد ۱۹۱۹ عملاً لغو شده بود، به گونه‌ای که سیدضیاء طرفدار آن هم اکنون خود را ناگزیر از الغاء آن می‌دید و روابط با شوروی یک ضرورت ژئوپلتیکی بود که خواه‌ناخواه باید شکل می‌گرفت، هرچند که در کم و کیف روابط سخن بسیار بود. دیگر نکات آگهی شده در اعلامیه نخستین سیدضیاء برای جامعه ایرانی پس از انقلاب مشروطه، تازگی نداشت. آن نکات به کرات از سوی دولتهای وقت آگهی شده و یا از سوی گروههای سیاسی بویژه رادیکالها، تبلیغ گشته بودند. پس به نظر می‌رسد مهمترین موردی که با استفاده از آن دولت کودتا را به مثابه دولت کودتا، بررسی و ارزشیابی نمود، همان مسئله محبوسین بود. از همان ابتدا تشبثاتی برای آزادی بعضی از محبوسین صورت گرفت^۱ که تعدادی از آنها هم به ثمر رسید. واکنش محبوسین هم متفاوت بود. مدرس با به تن کردن عبا و زیر سر گذاشتن عمامه خود نشان که تا چه حد در قبال تحرک جدید، از خود مطمئن است. برخی همانند قوام سعی کردند با خارج از زندان تماس پیدا کنند و گفته می‌شود تا حدی هم موفق بوده‌اند چنانکه جانشین دولت کودتا همین قوام بود. البته عده‌ای هم سیاست خم شدن و اجازه دادن، که باد بگذرد را پیشه خود ساخته بودند. همانگونه که در قبل آمد تمهیدات و انتظارات مالی دولت کودتا هم جز یک مورد به نتیجه نرسید، البته رشوه‌هایی که به عناصر جزئی و یا کلی برای ایجاد ارتباط و یا تسهیلات پرداخته شد از بحث ما خارج است. در مجموع دولت کودتا نتوانست از این بازداشت گسترده خود بهره چندانی ببرد. از یک دولت کودتا انتظار می‌رفت که از مسئله بازداشت و تکانه‌های اولیه، آن هم چنین نامتعارف در جامعه ایران، در جهت تقویت سازماندهی خود و ضعف و زوال مخالفین سود جوید. کافی است که با رعایت مقتضیات زمان به مسئله دستگیری و سرکوب‌های پس از کودتای ۲۸ مرداد توجه شود تا که اختلاف رویه،

۱. اسناد کابینه کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹. گردآورنده: حسن مرسلوند. چاپ اول. (نشر تاریخ ایران، ۱۳۷۴).

عملکرد، و ایضاً زمینه آشکار گردد. شکست دولت کودتا صرفاً محدود به محبوسین نبوده شدت عمل خارج از محوطه زندان و بازداشتگاه اثرات تحکیمی برای عناصر کودتا نداشت. اعلامیه رضاخان که با مطلع «حکم می‌کنم» منتشر شده بود از سوی رنود پاسخی خاص گرفت که ترجیح داده شد به جمع اعلامیه‌ها مبادرت شود.^۱ روی هم رفته باید گفت، شیرازه کودتا از همان ابتدا از هم گسیخته بود و در جدیدترین اقدام خود یعنی تکانه ناشی از دستگیری‌ها، این ضعف و زوال مشهود است. سازماندهی عناصر کودتا هم از منطق کودتا آنگونه که در دهه‌های بعدی در ایران و دیگر کشورهای دور و نزدیک شاهد هستیم، بی‌بهره بود. عناصر نظامی و سیاسی کودتا بیشتر سرهم بندی شده بودند تا که در یک ارتباط منطقی فکری و آرمانی و یک کار منظم در کنار هم جای گرفته باشند.

ناتوانی ذاتی کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، بزودی در جلوه‌های مختلف منعکس شد. پس از گذشت یکصد روز، کابینه کودتا سقوط کرد و آنچه که در هنگام سقوط برجای گذارد دو چیز بود؛ اول خاطره کودتا و دوم قراردادن برخی از عناصر کودتا یعنی رضاخان و اطرافیانش در جاده منتهی به قبضه کردن قدرت. حال باید دید که چرا کودتای سوم اسفند یک اهمیت نمادین و بیشتر از استعداد خود را در تاریخ معاصر ایران یافت؟ به نظر می‌رسد همانگونه که در ابتدای مقال آمد، تعمیم تفاسیر پسینی در این مهم بسیار مؤثر بوده است. می‌توان به دو مورد دیگر از این تفاسیر پسینی اشاره کرد. یک مورد منقول از سیدضیاء نخست وزیر دولت کودتا، و مورد دوم از دکتر مصدق از مخالفین کودتا و از معدود افرادی است که بخاطر حضور در فارس، به هنگام کودتا و پذیرفتن احکام دولت مرکزی، سرگذشتی متفاوت از دست‌اندرکاران و یا محبوسین کودتا یافت. هر دو تفسیر در جریان اعتبار نامه سیدضیاء در مجلس ۱۴ گفته شد و در تاریخ ثبت گردید. سیدضیاء در نطق دفاعیه خود می‌گوید «هرچه در ایران امروزه دیده می‌شود مولود کودتا است» و مصدق هم در همان جلسه، کابینه کودتا را چنین تفسیر می‌کند. «روزگار ثابت کرد که نه مسلح بود و نه انقلابی و مأمور بود کابینه محلی تشکیل دهد تا از ترس او مردم به سردار سپه ملتجی شوند و به او اهمیت بدهند تا او به مقصود خود برسد.» اگر مسئله رضاخان

در تاریخ نبود، آنگاه می‌دیدیم که تاریخ نویسی معاصر، کودتای سوم اسفند را چگونه تفسیر و تأویل می‌نمود.^۱ بدون اینکه بخواهیم منکر ارتباط عناصر کودتا و در این میان رضاخان با انگلیسی‌ها بوده باشیم، باید آشکارا اذعان داشت که قرارداد رضاخان در مسیر منتهی به قدرت یعنی تغییر سلطنت و روی کار آمدن پهلوی‌ها، یک تفسیر پسینی از کودتای سوم اسفند است. کودتای سوم اسفند صرف‌نظر از جایگزینی عنصر نظامی آن در کمرکش قدرت، یک تحرک سیاسی، اجتماعی و نظامی مهم در تاریخ معاصر است ولی در باب اهمیت آن نباید راه اغراق پوید. رویدادهای بسیاری قبل از کودتای سوم اسفند در تاریخ ثبت و ضبط گشته است که اهمیت برخی از آنها از کودتای سوم اسفند بیشتر است. پس از کودتا هم باز رویدادهایی بوقوع پیوست که از استعداد تفسیری همتای کودتای سوم اسفند برخوردارند. کودتای سوم اسفند صرفاً رویدادی در میان رویدادهای بسیار این دوره است. رویدادهایی همچون انقلاب مشروطه، استبداد صغیر، فتح تهران، اثرات و دامنه جنگ جهانی اول، جنبش‌های گوشه و کنار کشور بخصوص میرزا کوچک‌خان و... هیچ یک اهمیت کمتری ندارند. شاید وقت آن رسیده باشد که کودتای سوم اسفند را در جایگاه واقعی آن قرار داده و ارزیابی نماییم.

۱. لوسونور فرانسوی که در این ایام در تهران بود، پس از سقوط سیدضیاء که وی، او را دیکتاتور می‌نامد، چنین می‌نویسد: «به نظر می‌رسد که با رفتن سیدضیاء الدین رویای چیرگی انگلیس بر سرزمین شیروخورشید هم برای همیشه بر بادرفته است.» «لوسونور، امیل، زمینه چینیه‌های انگلیس برای کودتای ۱۲۲۹ ترجمه دکتر ولی‌اله شادان، انتشارات اساطیر چاپ اول، ۱۳۷۳، ص ۱۴۸. لوسونور تمامی کودتا را انگلیسی ارزیابی می‌کند و به دفاع از منافع فرانسه، به نقد انگلستان می‌پردازد. در کتاب وی همه چیز گرد انگلستان و سیدضیاء می‌گردد و رضاخان اهمیت بسیار کمی دارد.